

است دیگر پیش نظام الملک نرود. باری از این جهت هم نظام الملک دلتنگ است، مردم هم رنجیده اند (و) منزل نظام الملک کسی نمی رود. دو ساعت به غروب مانده و الاحضرت خودشان تشریف فرمای منزل من شدند، مجد الملک هم تا دم در منزل من بود. بعد و الاحضرت تشریف آوردند اندرون. مدیر نظام قدری از برایشان ساز زد، مهر ماه خانم می خواند. ایراندخت و عزیزاقدس هم روزها می روند مدرسه عصمتیه.

چهارشنبه ۲۳ محرم ۱۳۳۲

آدم حاجی میرزا حسن آقا آمد (و) از قول مجتهد احوال پرسى کرد تا من بروم او را ملاقات بکنم. باری عصر سوار شده رفتم خانه مجتهد (و) از او ملاقات (کردم). شرح مفصل (و) پیغاماتی داد که حضور و الاحضرت عرض بکنم، تمامش مبنی بر ضدیت (با) رکن الممالک که او باید حکماً تبعید بشود. تمام علماء هم او را تکفیر کرده اند (و) بر ضدش قیام خواهند کرد. من هر چه در قوه داشتم داخل در مذاکره شدم که بلکه بتوانم نوعی بکنم (که) شاید بتوان اصلاحی کرد، نشد. جداً و سخت ایستادگی دارد که اگر او عزل نشود (و) به طهران نرود باعث بلوا فراهم خواهد شد و دور نیست که خطر جانی هم داشته باشد. سه مطلب مجتهد گفت (که) هر سه را من جواب قانونی دادم. او گفت که و الاحضرت رکن الممالک را عزل فرمایند. جواب گفتم رکن الممالک از طهران مأمور است (و) هیأت دولت او را تصویب کرده اند و از اعلیحضرت فرمان دارد برای ریاست عدلیه کل آذربایجان، و الاحضرت نمی توانند بی جهت و تقصیری او را معزول بفرمایند مگر به اجازه دولت، بعد گفت پس اجازه مرحمت بفرمایند چند نفر (از) طلاب (را) بفرستیم به در خانه اش او را سوار بکنند (و) حرکتش بدهند برود طهران. جواب گفتم این هم به دولت و الاحضرت بر می خورد که چند نفر جمع بشوند (و) با) یک نفر نماینده دولت این حرکت را بکنند، اگر همچو چیزی بشود و الاحضرت تا

آخرین نفسش ایستادگی خواهد کرد برای جلوگیری از این حرکات. گفت: چند روز قبل ماها به زبان خوش کرا را عزل او را از والاحضرت استدعا کردیم والاحضرت هم وعده دادند که دست او را از کار کوتاه خواهند فرمود. با این وعده‌هایی که مکرر دادند، پس چرا باز رکن الممالک روزها می‌رود (و) در عدلیه مشغول رتق و فتق است. جواب گفتم چون مملکت قانونی است و هنوز عزل او معلوم نیست اگر هم معلوم بشود تا یک نفر دیگر به جای او تعیین نشود این آدمی که مصدر کار است بایست کار بکند تا رئیس ثانوی معلوم بشود. باری بعد خیلی پیغامات داد که مردم بر ضد رکن الممالک هستند و اگر او را معزول نفرمایند یا او را خواهند کشت و یا یک مفسده عظیمی روی خواهد داد، مقصود من دولتخواهی بود. باری دو سه نفر دیگر هم بودند از سادات و مجتهدین. بعد آمدم به در خانه، شرفیاب شده، پیغامات مجتهد را در خصوص رکن الممالک رسانده، مدتی مذاکره کرده، مجتهد در باب نظام الملک در موقع برخاستنش، به من گفت، «او هم پیر و بی‌مصرف شده است، عزل او را هم خوبست بخواهند که دیگر به درد نمی‌خورد.» باری تمام را به عرض رسانده مدتی هم با خود رکن الممالک گفت و گو (کردم).

پنجشنبه ۲۴ محرم ۱۳۳۴

نظام الملک من را خواسته رفتم پیش او، خیلی اوقاتش تلخ بود در خصوص ممتاز الممالک که والاحضرت قدعن فرموده (بودند) پیش نظام الملک نرود (و) از کار کناره‌جوئی بکند. بعد از پیغامات زیاد و مفصل آخرین مطلبش این بود که «من از کار و پیشکاری کل استعفا داده‌ام» من هم هر چه خواستم استعفا را کتبی بگیرم، مطلب را دانسته ننوشت. (به) همان پیغامات برگزار کرد.

جمعه ۲۵ محرم ۱۳۳۲

کار نظام‌الملک سخت تق و لقی شده است. علماء سخت بر ضدش هستند مخصوصاً امام جمعه که سخت بر ضدش قیام کرده. حاجی میرزا حسن آقا مجتهد چندان با نظام‌الملک ضدیت ندارد ولی همین قدر که بدانند رکن‌الممالک را خارج (خواهند کرد اگر) نظام‌الملک را هم خارج بکنند او در باب خارج کردن نظام‌الملک سکوت خواهد کرد. اما جمعه حامی رکن‌الممالک است ولی چون امام جمعه بر ضد نظام‌الملک (است)، از این جهت مجتهد قدری از نظام‌الملک حمایت می‌کرد. ولی وجه‌المصالحه این شد که مجتهد از نظام‌الملک حمایت نکند او هم از همراهی با نظام‌الملک دست بکشد، عزل رکن‌الممالک را هم از طهران بخواهند، نظام‌الملک را هم عزلش را بخواهند، نظام‌الملک هم برود به طهران بلکه این گه کاری‌ها که کرده‌اند پاک بشود.

شنبه ۲۶ محرم ۱۳۳۲

والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم، حاجی میرزا حسن آقای مجتهد یک نفر آدم فرستاده بود حضور والاحضرت که جمعی اینجا هستند، عرضی دارند یک نفر نماینده بفرستید اینجا. والاحضرت من را فرستادند. رفتم دیدم جمعیت زیادی تو اطاق‌ها نشسته (و) جمعی از مجتهدین و علماء جمع هستند. طلاب زیادی هم توی اطاق‌ها و (در) حیاط هم جمعیت زیادی بود، به قدر پانصد ششصد نفر. بعد مجتهد از جانب تمام این هیأت و خودش نطق کرد که ماها شاهزاده رکن‌الممالک را نمی‌خواهیم (و) اگر تا یک ساعت دیگر جواب صحیح نیاورید، این مردم خواهند رفت (و) بازارها را خواهند بست، تولید زحمتی خواهد شد. باری مطلبشان این بود که ماها عزل رکن‌الممالک را می‌خواهیم. مردم هیجان می‌کردند و داد و بی‌داد می‌کردند. بعد سوار

شده آمدن حضور و الاحضرت بعد از مشاوره زیاد، آخر خود رکن الممالک رأی بر این داد که صلاح در عزل من است تمام این تحریکات را نظام الملک (و) ممتاز الممالک کرده اند، برای این که اطاق تحقیقی که نظام الملک درست کرده بود. رکن الممالک بسته بود. رکن الممالک گفت من خواهم رفت به شرط این که نظام الملک را هم (معزول کنید). باری بعد و الاحضرت تفصیلات را به طهران تلگراف کرده، دستخطی هم نوشته و رکن الممالک را به رسم علی الحساب فرمودند که برای کاری به طهران موقتی (برود) (و) عجالاً کفالت عدلیه را (به) شریف الدوله واگذار فرمودند.

من آمدن دوباره خانه مجتهد (و) اعلان دادم (که) استدعاهای شما قبول (شد) خیلی دعا کردند. گفتند نظام الملک را هم نمی خواهیم. چند نفر از طرف مجتهد و سایر علماء و تجار و طلاب برخاستند رفتند منزل نظام الملک که به زبان خوش به او بگویند که او هم استعفا بکند و الابد خواهد شد. ولی مردم متفرق نشدند (و) گفتند تا ما رقم کفالت شریف الدوله را نبینیم از اینجا نخواهیم رفت. دوباره من مراجعت کرده آمدن حضور و الاحضرت، رقم را نوشته، دادند مهر کردند (و) من سوار شده رفتم منزل مجتهد. بعد به زحمت زیاد آنها را متفرق کرده، بعضی ها ایراد می گرفتند و سخت ایستادند که رکن الممالک همین امروز بایستی از این شهر حرکت بکند. سخت دفاع کردم که آخر این آدم تهیه دارد، تدارک می خواهد، چه طور می شود به این زودی حرکت بکند، بالاخره از من قول گرفتند که تا فردا شب حکماً حرکت بکند. امام جمعه هم برای نظام الملک خودش آمد حضور و الاحضرت (و) سخت گفت اگر او استعفا نکند مردم بازارها را خواهند بست (و) نظام الملک را به طور افتضاح بیرون خواهند کرد، آن وقت به و الاحضرت بر خواهد خورد. خود امام جمعه هم پیش نظام الملک آدم فرستاده بوده است، که برای چه نشسته ای چرا پا نمی شوی بروی؟ تا مغرب امام جمعه (در) حضور بود. دو مرتبه هم به مجد الملک بعضی پیغام ها و الاحضرت دادند

برای نظام‌الملک، او ابداً هیچ خیال نمی‌کرد و باز مشغول دخل خودش بود (و) متصل پول از مردم می‌گرفت. باری بهر طوری بود، خواهی نخواهی استعفا کرد، خودش هم دلش نمی‌آمد که استعفا بکند. آدم‌هایش که اختیارات نظام‌الملک به دست آنها بود مانع استعفای آقای خودشان بودند، مخصوصاً اعظم‌الملک پسرش. باری هر طوری بود استعفا کرد، مجد‌الملک آورد حضور (و) فوری تفصیلات به طهران تلگراف شد و الاحضرت هم استعفا را قبول فرموده تا ساعت دو و نیم از شب، مجد‌الملک، شریف‌الدوله، سردار رشید (و) من در حضور بودیم.

یکشنبه ۲۷ محرم ۱۳۳۴

از خانه به در خانه آمدم، قدری به کارها رسیدگی کرده آمدم اطاق مجد‌الملک، آقایان علماء اصرار زیادی دارند که رکن‌الممالک چرا نرفته است؟ بایست حکماً برود. نظام‌الملک هم بایست (برود). مجتهد فرستاده پیش نظام‌الملک که هر چه زودتر بروید بهتر است. بنا شد امروز عصری نظام‌الملک حرکت بکند برود «باسمنج». باری و الاحضرت بیرون تشریف آورده. شخصاً به امورات، خودشان رسیدگی می‌فرمودند. مجد‌الملک، سردار رشید، شریف‌الدوله هم بودند (و) در کارها با آنها مشورت می‌فرمودند. جمعی از طلب‌کارهای نظام‌الملک آمدند در اطاق مجد‌الملک جمع شده مطالبه طلب‌هایشان را می‌کردند، از رزاز (و) قصاب (و) نانوا و ... جمع بودند (و) افتضاح کاری می‌کردند برای طلب‌هایشان. نظام‌الملک هم چهار ماهه واجب از دولت طلبکار است که از قرار ماهی دو هزار و پانصد تومان ده هزار تومان می‌شود، بالاخره و الاحضرت فرمودند طلبکارها را اطمینان بدهند (و) مالیه یک سندی بدهد به بلدی که پول را بدهند و بلدی، از محلل عایدی که جمع شده است ده هزار تومان بدهند که نظام‌الملک حرکت بکند.

باری نظام الملک آمده حضور والاحضرت، قدری نشسته، پای والاحضرت را بوسیده. مرخصی حاصل کرده رفت که سوار بشود برود «باسمنج» تا بار (و) آدم هایش هم از عقب برسند (و) دو روز دیگر برود رو به طهران. بعد رکن الممالک با پسرش (و) معاونش شرفیاب شدند یک حلقه انگشتر الماس والاحضرت به دست خودشان به رکن الممالک مرحمت فرمودند و یک طاقه شال و کشمیری به پسرش، یک طاقه شال کشمیری هم به معاونش، خیلی اظهار مرحمت فرموده، دستخطهای التفات هم دادند، مرخص شده پای مبارک را بوسیده و مرخص شدند. آمدیم منزل. سردار رشید، شریف الدوله و مجد الملک هم شرفیاب بودند و کار طلب کارهای نظام الملک را مرتب کرده، پولهایش را آن چه طلب داشته گرفته، بعد تلگراف عزل نظام الملک از طهران رسید که احضارش کرده اند. به موقع رسیده قرار شد یک مجلس شورای مملکتی ترتیب بدهند که مجد الملک (و) سردار رشید (و) شریف الدوله، رئیس مالیه، کفیل عدلیه، رئیس تلگرافخانه، رئیس گمرک و پست و من باشیم، از اهل محل هم مشیر دفتر، شرف الدوله، مکرم الملک (و) رئیس یا کفیل کابینه ولایت عهدی. رئیس معارف گفت یک روز برای مطالب مهم جمع بشوند و گفت و گو بکنند من عذر خواستم از بودن در این مجلس و سایر روزها هم مجد الملک، سردار رشید، شریف الدوله و من در یک اطاق نشسته و گفت و گو بکنیم تا مطالب را به عرض برسانیم تا پیشکار معلوم بشود.

اخبارات تازه این بود که: نگار الملوک دختر حضرت اقدس عیال سعد الملک مبتلا به مرض آبله شده، دوازده روز ناخوشی اش طول کشید است که مرحوم شده است. خیلی اسباب تأسف شد ولی جرأت گفتن به سرکار معزز الملوک را نکرده هر چه فکر کردم چه جور بگویم که او هول نکند عقلم به جائی نرسید.

دوشنبه ۲۸ محرم ۱۳۳۴

آدم مجتهد آمد که نظام الملک رفت. بنا بود رکن الممالک زودتر برود، از قراری

یک طرف اتحاد بکند و با یک طرف دیگری جنگ بکند حالا ملیون می خواهند با آلمان و عثمانی متحد بشوند (و) بعضی ها می خواهند با روس و انگلیس بسازند (و) دولت ایران در میان این دو رأی گیر کرده است. تا خداوند متعال چه مقدر فرموده باشد. باری این است وضع مملکت.

یکشنبه ۱۱ شهر صفر ۱۳۳۴

اتفاق تازه ای نبود. به رسم معمول شرفیابی حاصل کردم، اجزاء همه روزی هم در حضور، صبح و عصر شرفیاب بودند.

دوشنبه ۱۲ شهر صفر ۱۳۳۴

اخبارات تازه این است که: قشون زیادی از عثمانی ها با استعداد زیادی از طرف ساوجبلاغ آمده اند و یک قسمت هم از طرف «ارومی» و «وان» آمده اند. روس ها هم «وان» را تخلیه کرده اند، گویا عده شان هم زیاد است.

سه شنبه ۱۳ شهر صفر ۱۳۳۴

امروز چون سیزده صفر بود برون نیامده، در خانه بودم. نهار را هم در خانه خورده، عصری حضور و الاحضرت شرفیاب شده. اعلم الملک (و) حشمت السلطنه (هم) بودند. شب را هم بر حسب معمول تا ساعت شش شرفیاب بودم.

چهارشنبه ۱۴ شهر صفر ۱۳۳۴

حضور و الاحضرت اقدس شرفیابی حاصل کرده، مجد الملک (و) سردار رشید (و) شریف الدوله (و) سایر اجزاء جمع بودند. عصر سوار شده تشریف (بردند) باغ ساعد السلطنه.

پنجشنبه ۱۵ شهر صفر ۱۳۳۴

والاحضرت اقدس بیدار شده، احضار فرموده رفته شرفیاب شده بیرون تشریف آوردند. عصری به عزم دو شبۀ سفر «باباباغی» سوار شده، من هم آمدم صندوقخانه، بارها و چادرهای فرنگی را گفتم حمل نمایند، والاحضرت اقدس هم قدری جلوتر از ما تشریف فرما شده بودند. از پل «آجی» گذشته رسیدیم به موکب والاحضرت، همه جا صحبت کنان در رکاب می رانندیم. مغرب وارد «باباباغی» شده، امیر آخور، منصور السلطنه، حشمت السلطنه، نصرت الملک، اعتمادحضرت، ناظم خلوت (و) سالار عشایر، با سی نفر ژاندرام (و) بیست نفر قزاق (و) اجزای کشیک خانه بودند. هنوز بارها نرسیده هوا هم سرد کرده بود (و) والاحضرت سردشان شده بود (و) تغییر می فرمودند. تقریباً از تشریف فرمائی هم قدری پشیمان شده بودند. بخاری را روشن کرده قدری گرم شدند، بعد یواش یواش بارها هم رسید، اطاق را گرم کرده کرسی (گذاشتیم).

آب «باباباغی» شور است، آب را هم بایستی از تبریز بیاورند. آب رودخانه «آجی» هم شور و تلخ است. سه چهار خانوار رعیت که در باباباغی است هیچ ندارند، فقیر و پریشان هستند، مرغ و تخم مرغ هم ندارند، نانشان را هم از تبریز می آورند. نصرت الملک تا الی صبح ناله می کرد.

جمعه ۱۶ شهر صفر ۱۳۳۴

رئیس شکارچی ها صبح زود رفته بود جلو که شکار پیدا کند، شکارچی ها آمدند (و) عرض کردند که تک قوچی اینجا است. رفتیم ولی از قوچ خبری حاصل نشد. معلوم نشد که دورغ می گفت یا این که فرار کرده. باری والاحضرت اقدس هم متغیر شده بودند. بعد عرض کردند یک دسته شکار دیگر دیدیم. رفتیم از آنها هم خبری نشد (و) بیشتر اسباب تغیر والاحضرت شد. قدری برحسب معمول سلاطین نسبت به شکارچی ها

فحش دادند و تغییر فرمودند. نصرت‌الملک را هم در مراجعت کوه گرفته (بود) مثل آدم‌هائی که سکنه بکنند از روی اسب به زمین افتاد.

شنبه ۱۷ شهر صفر ۱۳۳۴

یک اسب ژاندارم پریروز که آمدم لگد خورده پایش شکسته بود، دیشب محمودخان افخم نظام بزرگان، حیوان را با موزر و تفنگ کشت. بنا شد سوارهای زیادی با سالار عشایر و سایر ملتزمین رکاب بروند از راه معمولی سر پل «آجی»، باز «جرگه چی» ها بروند شکار رم بدهند (ولی) شکاری نیامد، «جرگه چی» ها هم آمدند. والا حضرت دم رودخانه پیاده شده صرف چائی فرمودند (و) تفنگ زیادی به نشانه (ها) و یخ‌هائی که رودخانه می‌آورد (زدیم). باری بعد سوار شده راندم عقب سر والا حضرت، تا آمدم منزل. بعد والا حضرت هم تلفن فرمودند و تنها بودند، آمدند منزل ما (و) تا ساعت شش تشریف داشتند.

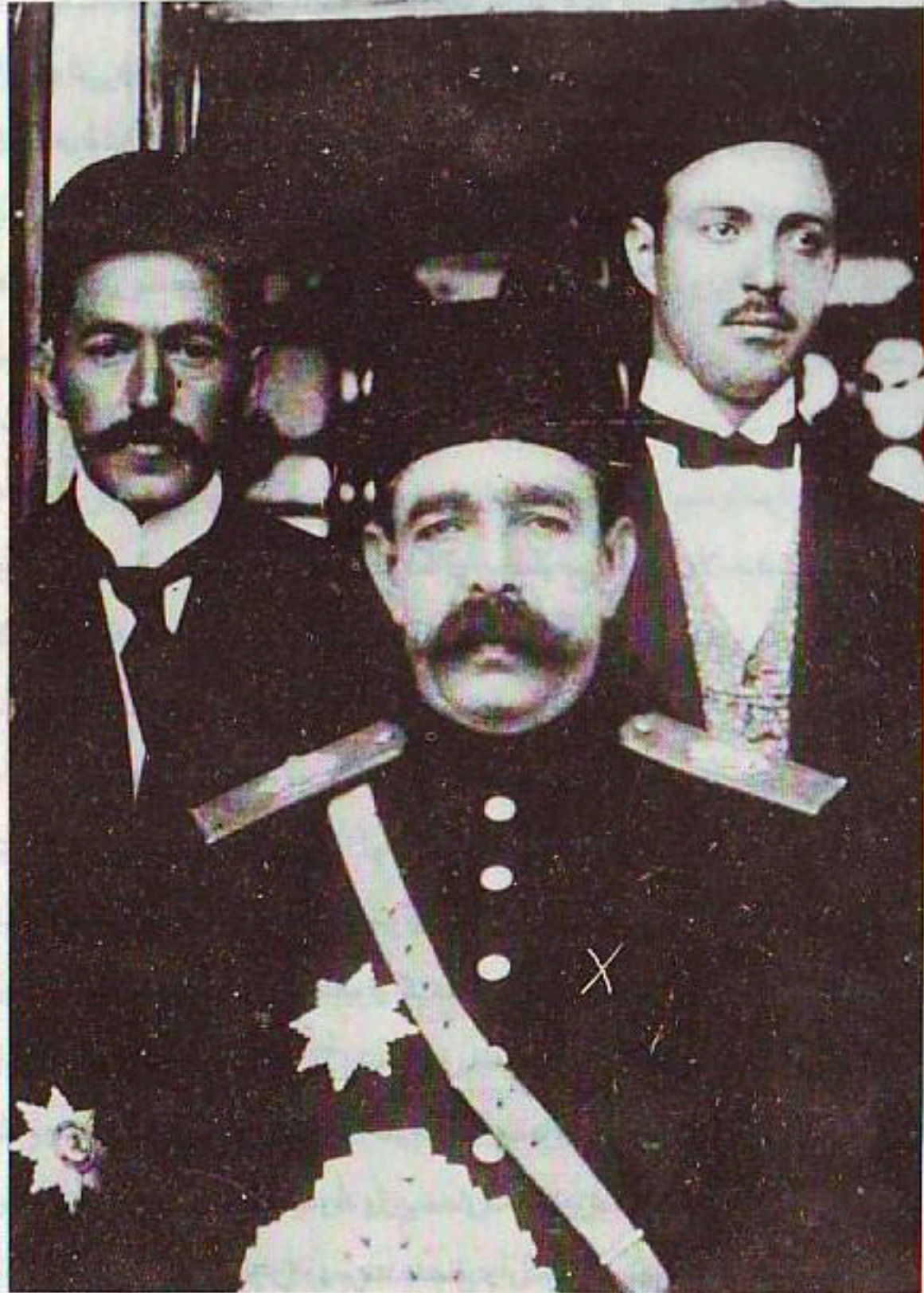
یکشنبه ۱۸ شهر صفر ۱۳۳۴

عصر مجدالملک، سردار رشید (و) شریف‌الدوله (و) محمد ولی میرزا شرفیاب بودند بعضی مذاکرات به میان آمد. گویا تلگرافی از طهران آمده بوده است به حضور والا حضرت از طرف فرمانفرما وزیر داخله مبنی بر این که: کارها را والا حضرت به سردار رشید که مطلع از امور آذربایجان است رجوع فرمایند. به عبارت الاخری او پیشکار والا حضرت اقدس باشد. چون بعد از رفتن نظام‌الملک، مجدالملک در واقع در امور دخالت می‌کرد، همچو تلگراف به حضور والا حضرت کرده بودند (که) سردار رشید را یک معاونی فرض بفرمایند و کارها را با مشورت او تسویه بفرمایند. بعضی‌ها که با سردار رشید بد بودند یعنی در واقع می‌خواهند به او بدی بکنند و به والا حضرت

لطماتش شاید بخورد، مثل محتشم‌الملک که می‌خواهد رونق کابینه‌اش زیاد بشود و دستخط فروشی بکند، به این جهت خلاف منافع او بود، همچو به عرض رسانده (بودند) که این تلگراف سردار رشید را عجالتاً به او نشان ندهند و در واقع به او رسمیت ندهند تا در این چند روزه محتشم‌الملک هر غلط کاری دلش می‌خواهد بکند و در واقع بار خودش را بار بکند. این عرض اشتباهی او مقبول افتاد ولی غافل از این که سفارت روس و سایر وزراء این اخبارات را خواهند داد (و) این مطلب مخفی نخواهد ماند. این بود که به قنصل از طهران خبر رسیده بود و او پیغام تبریک هم فرستاده بود ولی از طرف والا حضرت هیچ خبری نشده بود، سردار رشید هم مطلب را فهمیده بود و متفکر بود. بعد امروز شروع کرد به گله کردن، والا حضرت هم انکار می‌فرمودند، او هم همچو خیال کرده بود که خبر پیشکاری او را پنهان کرده‌اند. باری خیلی از این بابت مذاکره شد. باز هم امروز والا حضرت خیلی اصرار داشتند که من کشیک‌خانه را قبول بکنم و من عجالتاً رد کردم.

دوشنبه ۱۹ شهر صفر ۱۳۳۴

والا حضرت بیرون تشریف آورده بعضی فرمایشات لازمه (را) فرمودند. من رفتم منزل سردار رشید با او ملاقات کرده، عصر امر شده که شرفیاب بشود و در واقع کارش را رسمی بفرمایند. بعد آمده شرفیاب شد، دلم طاقت نیاورده محتشم‌الملک را در حضور والا حضرت، آنچه را که بایستی بگویم گفتم (و) خیانت‌هایش را آشکار کرده، قلب‌هایش را گفتم (و) امروز را بیشترش مشغول مجادله با افکار زشت او بودم. عصر (امروز) هم حسب‌الامر والا حضرت اقدس، مجدالملک، شریف‌الدوله، معدل‌الدوله، محمد ولی میرزا، اختبارالسلطنه کفیل عدلیه، حاجی مشیر دفتر (و) بعضی از رجال آذربایجان را مقرر فرمودند با یک نشان حاضر شده، والا حضرت اقدس هم با



والا حضرت اقدس سردار رشید امیر نویان را پیشکار کل و در واقع معاون
کل فرمودند

یک نشان تشریف فرما شدند (و) نطق قرائی فرمودند و در واقع احضار رؤسای دوائر دولتی و بعضی از درباری‌ها برای پیشکاری کل (سردار رشید بود). بند شمشیر الماس خودشان را هم با قداره نقره به سردار رشید مرحمت فرمودند و از هیکل خودشان باز فرموده دادند به دست من و من هم انداختم به گردن امیرنویان. مجدالملک را هم پیشکار خاصه و رئیس شورای ایالتی فرمودند، محمد ولی میرزا هم ضمیمه فرمودند کار من صندوقخانه شد (و) در همان مجلس رقم‌های مبارک (را) صادر و مرحمت فرمودند و اظهار مرحمت به هر یک کردند.

بعد آمدم منزل. سالار عشایر که در جزء کشیک‌خانه است با سوارهایش آمدند و تبریک گفتند. از امشب شب‌ها را در اطاق مخصوص خود و الاحضرت می‌خوابم. سالار عشایر هم با سوارهایش می‌آیند کشیک. تفنگدارباشی هم با چند نفر تفنگدار می‌آیند کشیک.

سه‌شنبه ۲۰ شهر صفر ۱۳۳۴

اخباراتی که رسید از طهران، تغییر کابینه وزرا است: مستوفی‌الممالک استعفا کرده و اعلیحضرت هم استعفایش (را) قبول کرده‌اند. وزرائی که (تعیین) شده‌اند به فوریت از این قرار (ند): شاهزاده فرمانفرما رئیس‌الوزراء، سپهدار وزیر جنگ، علاءالسلطنه وزیر عدلیه، مشاورالممالک وزیر امور خارجه، وزیر مالیه هنوز معلوم نیست. سردار منصور وزیر پست و تلگراف، شهاب‌الدوله وزیر معارف، شاهزاده صارم‌الدوله وزیر فوائد عامه. قشون زیادی هم (از) روس‌ها متصل وارد خاک تهران شده‌اند (و) از راه رشت متصل می‌روند به طرف همدان. مجاهدینی هم که در همدان هستند یک جنگ مختصری کرده فرار کرده‌اند. همدان هم به تصرف روس‌ها (در) آمده. یک عده قشون هم به طرف ساوه و زرند (و) اطراف طهران (و) رباط کریم رفته از طرف ینگه امام به